

کتابخانه ارواح

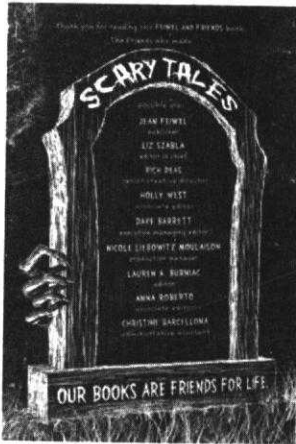
ریچارد دنی

مترجم

فرناز زمانی دهخدا

www.ketab.ir

کتابخانه ارواح



- نویسنده: ریچارد دنی
- مترجم: فرناز زمانی دهخدا
- نشر: راز معاصر
- ناشر همکار: نشر پرنوا
- ویراستار و صفحه‌آرا: فریبا بادامی
- طراح جلد: آتلیه راونیز
- مشاور طرح: پخش راونیز
- چاپ لیتوگرافی: رایپد گرافیک
- صحافی: راونیز
- نوبت چاپ: اول ۱۴۰۱
- شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۸۶۹-۴۵-۳
- تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

کلیه حقوق این اثر متعلق به مؤسسه راونیز می‌باشد.

www.ketab.ir

سرشناسه	دنی، ریچارد، ۱۹۴۴-م. Denny, Richard
عنوان و نام پدیدآور	کتابخانه ارواح/ نویسنده ریچارد دنی؛ مترجم فرناز زمانی دهخدا
مشخصات نشر	تهران: راز معاصر، ۱۴۰۱
مشخصات ظاهری	۱۲۸ ص.
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۷۸۶۹-۴۵-۳
وضعیت فهرست‌نویسی	فیبا
یادداشت	عنوان اصلی: The library of souls, 2017
موضوع	داستان‌های نوجوانان آمریکایی -- قرن ۲۱م.
شناسه افزوده	زمانی دهخدا، فرناز - مترجم
رده‌بندی کنگره	PS۳۶۰۹
رده‌بندی دیویی	۸۱۳/۶ [ج]
شماره کتابشناسی ملی	۹۱۱۱۹۴۲

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	مقدمه
	فصل ۱
۱۳	دختری در پنجره
	فصل ۲
۲۷	مُرده‌ها را می‌بینم... و کتاب‌ها
	فصل ۳
۳۳	فوق‌العاده ترسناک
	فصل ۴
۴۳	می‌تونی رازدار باشی؟
	فصل ۵
۴۵	بازگشت
	فصل ۶
۵۱	عمو مونتی و تار عنکبوت
	فصل ۷
۵۷	حمام خون

فصل ۸

۶۳ کتاب سایه‌ها

فصل ۹

۶۹ سوغاتی شهر ارواح

فصل ۱۰

۷۵ مادام هلنا

فصل ۱۱

۸۳ اعتماد

فصل ۱۲

۸۵ کلمات

فصل ۱۳

۸۹ یک کمک کوچکی

فصل ۱۴

۹۳ کتابخانه مخفی

فصل ۱۵

۹۹ الهامات

فصل ۱۶

۱۰۷ تاریکی پس از مرگ

فصل ۱۷

۱۱۵ همه چیز آشکار شد

سخن آخر

۱۲۳ پرونده بسته شد؟

مقدمه

هر آن چیزی که لازم است در ابتدا بدانید.

خب، من می‌تونم با مرده‌ها صحبت کنم. نه، نه! اشتباه نخواندی؛ چیزی که خوندي، صددرصد درست بود.

نه سالم بود که پدر و مادرم رو از دست دادم و من رو فرستادن تا با عموم در نیویورک زندگی کنم. حتماً دارید با خودتون می‌گویید که دست‌کم؛ بی‌سرپرست، یتیم و آواره نموندی! اما؛ من تا پیش از اینکه والدینم رو از دست بدم، عمو مونتی رو ندیده بودم. آن قدری با فامیل رفت‌وآمد نداشتیم که بخوام پیشش بمونم.

اون‌ها، عملاً از همدیگه متنفر بودن! ولی؛ مگه چقدر احتمال داشت که اون‌ها بدونن قراره قطارشون تصادف کنه، اون‌ها و صدها نفر دیگه زندگی‌شون رو از دست بدن؟ حتی وصیت‌نامه هم ننوشته بودن...

چند روز بعد؛ در هواپیمایی بودم که به سمت نیویورک در پرواز بود، بعد مجبور شدم به‌تنهایی برای خودم تاکسی بگیرم و روی سنگ‌های قهوه‌ای که هر لحظه ممکن بود بریزه، چمدان‌های زهوار دررفته‌ام رو پشت خودم می‌کشیدم.